

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا» در مدل معامله تدابیری، اگر در سفر باشیم به شهر و کاتب دسترسی نداریم، این خودش نشان می‌دهد حتی اگر در سفر کاتب پیدا کردید، از کاتب استفاده کنید، وقتی کاتب نتوانستید انجام دهید «فَرِهَانَ مَقْبُوضَةً»: کسی که در معامله تدابیری طلبکار می‌شود از بدهکار گرویی بگیرد. «فَرِهَانَ» یعنی گرو. «فَرِهَانَ مَقْبُوضَةً»: گروی گرفته شده. یعنی الان با هم معامله‌ای کردیم یک کیسه برنج گرفتیم باید یک میلیون به او بدهم ولی الان ندارم که به او بدهم. قرار شده وقتی رسیدیم مقصد، یک ماه دیگر، این پول را به او بدهم. کسی هم نبود اینجا بنویسد اینجا با او توافق می‌کنم یک رهنی به او بدهم مثلاً این پارچه‌ای که ارزشش از طلب تو بیشتر است، دست تو باشد به عنوان گرو. وقتی بدهی‌ام را ادا کردم یا وقتی کاتب پیدا کردیم و نوشتیم رهن را از تو می‌گیرم.

«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ» در رهن کسی که مالی را گرو داده، به وجه امانت گرو می‌دهد و طلبکار اجازه ندارد آن مال را بفروشد یا استفاده کند. می‌تواند آن مال را نگه دارد تا سرآمد دین، اگر طرف دینش را ادا نکرد، در آن صورت می‌تواند تصرف در آن مال کند و آلا تا تاریخ سرآمد دین، دست او امانت است «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا» یعنی آقای بدهکار اعتماد کرده به آقای بدهکار و گرویی دست او گذاشته و گفته این پارچه برای من با ارزش است آن را بفروشی! وقتی بدهکار بدهی‌اش را پس داد: «فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ»: لام امر است: پس آن کسی که امانت‌دار شده باید ادا کند امانتش را در وقت خودش به صاحب امانت برگرداند.

«وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ» و باید از خدا که پروردگار اوست، تقوا پیشه کند؛ طمع نکنند به امانتی که ارزشش بیشتر است و بفروشد. وقتی آمد بگوید نیازی نیست من آن را فروختم! یا منکرش شود و یا..... در پایان خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ» شهادت را پنهان نکنید. هم خطاب به شهود می‌گوید و هم خطاب به طرفین معامله می‌گوید چون خودشان به نوعی شاهد آن معامله هستند. به طور کلی انسان مومن کسی است که «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ» (معارج/۳۳) روی شهادتش بایستند. پس در معنای خاصش شامل حال آن شهود است؛ دو تا شاهدی که گرفتیم. اما در معنای عامش، خود طرفین، شاهد معامله هستند. درست است اینجا شاهدی پیدا نشد یا شاهد نیامد حرف درست را بزند ولی خودت که دیدی، «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ» آنچه را که دیدید کتمان نکنید.

«وَمَنْ يَكْتُمْهَا» و هر کس کتمان شهادت کند «فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» پس همانا او قلب او گناهکار است، کتمان شهادت گناه قلب است. بله زبان تو گناهی انجام نداده اما قلبت گناهکار شد با کتمان، نمی‌توانی خودت را بی مسئولیت بدانی در قبال شهادت. فرض کنید به طرف اینطوری می‌گوید: من چقدر بدهکار بودم به تو؟ می‌داند ولی با خودش می‌گوید بینم او چقدر در ذهنش است؟ اگر مبلغ بالاتری گفت همان را از او می‌گیرم، اگر کمتر گفت آن وقت می‌گویم اینقدر بود! «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. پس تاکید بر اینکه مبدا کتمان شهادت اتفاق بیفتد.

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» هر چه در آسمانها است و هر چه در زمین است مال خداست. «وَأِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوا» و اگر شما آنچه در جانتان است را آشکار کنید یا مخفی کنید «يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» شما را به آنچه در «أَنْفُسِكُمْ» است محاسبه می‌کند. چون عالم ملک خداست پس چیزی در محدوده ملک او از نظر او پنهان نیست؛ در آن صورت «فَيَعْرِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» هر کس را بخواهد مغفرت می‌کند. «مَنْ يَشَاءُ» می‌شود کسانی که کتمان نکردند. «وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» و عذاب می‌کند هر که را بخواهد. کسانی که کتمان کردند. پس محدودیتی در مغفرت یا عذاب افراد ندارد. «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و خدا بر همه چیز قدرت دارد.

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» رسول به آنچه به سوی او نازل شد از طرف پروردگارش ایمان آورد. پس اول المومنین خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند. باور دارد، تصدیق قلبی دارد. «وَالْمُؤْمِنُونَ» مومنان هم، همچنین. قبلا گفتیم دأب قرآن کریم اینست که وقتی می‌خواهد یک فعل را هم به پیامبر (ص) و هم به مومنان نسبت دهد، پیامبر را اول بیان می‌کند و مومنان را به ایشان ملحق می‌کند، «كُلُّهُ»: حالا کل این رسول و مومنان را می‌خواهم بگویم. این ایمان را می‌خواهد توصیف کند، ایمانی که هم پیغمبر دارد و هم مومنان، پیامبر در جایگاه رسول و مومنون در جایگاه مردم، چطور ایمانی است؟ ایمان را باز می‌کند. همگی «أَمَّنَ بِاللَّهِ» ایمان به الله. پس بخشی از «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» ایمان به الله است. نکته‌ای عرض کنم خدمتتان: در بحثهای کلامی ما اینطور چیده شده است که اول باید شما ایمان به خدا بیاوری. بعد ایمان به نبوت، عملا قبل از ایمان به کتاب، هم ایمان به الله آوردی و هم ایمان به رسول. و حال آنکه شاهراه ایمان به خود خدا، کتاب است. شاهراه ایمان به خود رسول هم کتاب است. ما پیامبر (ص) را با کتاب می‌شناسیم، با کتاب به او ایمان می‌آوریم. کتاب معجزه پیامبر است. یک نفر اصلا منکر خدای یگانه است یا برای خدا شریک قائل است، با قرآن نمی‌شود او را به توحید دعوت کرد؟ آیا با خواندن قرآن نمی‌تواند به رسول ایمان بیاورد؟ قطعاً می‌تواند. یک دقتی در این آیه وجود دارد: می‌خواهم ارجاعتان بدهم به اول سوره «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» غیب چی بود؟ «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» اگر کسی به غیب ایمان آورد ایمان به الله در آن است، ایمان به رسول در آن هست، ایمان به کتاب در آن هست.

در ایمان «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» ایمان به الله است، ایمان به «وَمَلَائِكَتِهِ» ایمان به فرشته‌های الهی است «وَكُتُبِهِ» ایمان به همه کتب الهی است «وَرُسُلِهِ» و ایمان به همه رسولان الهی است «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» این زبان رسول صلی الله علیه و آله و مومنون است: به گونه‌ای که هیچ فرقی نمی‌گذاریم بین هیچ یک از رسولان خدا که بگوییم این رسول را قبول داریم ولی این را قبول نداریم، این قسمت اعتقادی‌اش. «وَقَالُوا» وبعد سخنانشان اینست: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» سخنشان در برابر آموزه‌های اخلاقی و رفتاری اینست: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» شنیدیم و اطاعت می‌کنیم. ترکیب دیگر اینست که: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» تمام، بعد: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ». دیگر این ترکیب ربط مستقیمی با «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» ندارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله مکلف است به «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» ایمان بیاورد و مومنان مکلف هستند به ایمان به الله و ملائکه و کتب و رسل و «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» تکلیف مومنان باشد. بعد با تحلیل باید به هم ربطشان بدهید که از نظر تحلیلی اینها همان «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» است. در حالیکه در ترکیبی که من عرض می‌کنم همه به «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» ایمان دارند. حالا «كُلُّهُ» همه اینها در ایمان به «بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»، باز می‌کند، همه اینها این ریز ایمانشان است. از نظر معنا جامع‌تر است و نافذتر است. شاهدهی هم دارد؟ بله، شاهدش «كُلُّهُ» است.

«كُلُّ» معمولاً جایی می‌آید که می‌خواهد چند تا چیز را با هم جمع کند. بر اساس اینکه نخواهیم «كُلُّ» را صرفاً تأکید بگیریم. اول فرمود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ» بعد فرمود: «وَالْمُؤْمِنُونَ»، بعد فرمود: «كُلُّ»، «كُلُّ» را چی بگیریم؟ «الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ» یا بگویم تأکید: «الْمُؤْمِنُونَ». تاسیس از تأکید بهتر است. وقتی «كُلُّ» می‌تواند معنای جمعی داشته باشد بین «الرَّسُولُ» و «الْمُؤْمِنُونَ» را جمع کند، چرا فقط تأکید «الْمُؤْمِنُونَ» بگیریم؟ این هم شاهد فنی‌اش است.

اگر پیامبر خودش، خودش را رسول نداند که این اول مشکلات است. این همه قرآن کریم تأکید می‌کند به پیامبر که «وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» یک وقت نگران نشوی، مطمئن باشی که در جایگاه رسالت ایستادی، تحت سیطره شیاطین نیستی، و غیره، بله خود پیامبر باید به خودش اطمینان داشته باشد، چه اینکه به رسولان دیگر هم باید ایمان داشته باشد، بداند هیچ فرقی بین آن رسولان الهی نیست.

ممکن است خیلی از مومنان هم قبل از کتاب به الله ایمان داشته باشند، با دلیل عقلی رسیده است یا با فطرتش، فطرت سالمش او را همچنان مومن به خدا قرار داده است، کتاب یعنی آنچه خدا می‌گوید برای رشد دادن است بر ایمانش می‌افزاید، حالا ما اگر بخواهیم قائل به این بشویم که، فقط این کتاب برای بقیه رشد آفرین بوده است، نه این بر خلاف تصریحات فراوان خود این کتاب است، که بارها و بارها در صحنه‌های مختلف شخص پیامبر را تعلیم می‌دهد. مثلاً نگاه کنید در سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آنجا که یک عده می‌نشینند پای صحبت پیامبر و می‌خواهند صحبت ایشان را تغییر بدهند، عوض بکنند، می‌فرماید:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (محمد/۱۹) «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بیشتر به توحید دقت داشته باش، تا بتوانی هم خودت را از این مخمسه ای که اینها دارند درست می‌کنند رها کنی، «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» هم مومنین و مومنات را بتوانی عبور بدهی.

این قسمت «أَمَّنَ» این اعتقادی است، در حوزه رفتار و اخلاق، «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» یعنی اینها ایمان شان کامل است، اطاعت شان هم مطلق است، به الله ایمان دارند که الله «هُوَ يُبْدِيْ وَيُعِيْدُ» (بروج/۱۳) است، هم ایمان به توحید است، هم ایمان به معاد است، ایمان به یگانگی در عالم، مبدا و معاد دارد، حالا ذیل این آیه مهم و راهبردی، یک قاعده مهم را مورد تأکید قرار می‌دهد، این است:

«لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خدا تکلیف نمی‌کند کسی را مگر به اندازه وسعش، وسع یعنی توانایی، سعه قدرت و سعه آگاهی اش، «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» آنچه که هر کسی کسب می‌کند از اجر و ثواب و مقام، مال خودش، به او داده می‌شود، و آنچه که هر کسی اکتساب می‌کند از گناه و شقاوت و بدبختی، «عَلَيْهَا» علیه خودش، در دایره «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ...» آن تکلیفی که متوجه کسی یا کسانی شده است، اگر این تکلیف را عمل کرد، «لَهَا» اگر از آن تکلیف غفلت کردند، به آن پشت کردند، بار گناه به دوش کشیدند «عَلَيْهَا»، هر کس، سر سفره دستاوردهای خودش می‌نشیند. مطابق با وسعش، حالا این وسع را یک بخشی خدا به او عطا کرده است، یک وقت رفتارهای او در تعیین وسعش برای آینده هم تاثیرگذار است، وسع در عرف ما معنایش متفاوت است، یک وقت می‌گوییم وسع، مثلاً همه چیز را در آن لحاظ می‌کنیم، مثلاً من حال ندارم، یا خوشم نمی‌آید، وسع یعنی آنچه که شدنی باشد، مثلاً فرض کنید اگر خداوند می‌خواست برای ما تکلیف بکند که در هر ساعتی مثلاً چهار رکعت نماز بخوانید، کسی می‌توانست بگوید این

خارج از وسع ماست؟ نمی‌تواند بگوید، این شدنی است، وسع یعنی در دایره شدن بگنجد، یعنی ممکن باشد، خدا می‌گوید من چیز ناممکن از کسی نمی‌خواهم، اما آیا معنایش این است که پس دیگر تکلیف سخت و طاقت فرسا خدا به ما نمی‌دهد؟ نه مادامی که در دایره وسع باشد یعنی امکانش وجود داشته باشد، ممکن است تکلیف هم بکند، هیچ تعهدی بر اینکه نه من تکلیف سخت به شما نخواهم داشت، وجود ندارد. مثلاً شما فرض بفرمایید آمدند گناه شرک را بنی اسرائیل مبتلا شدند بعد از جریان عبور از دریا، «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، خوب این حکم سنگینی بود، اجرای این حکم در ابعاد ملی، جمعیتی، یک قومی، با یک وسعت قابل توجهی، مرتد بودند، حکم اعدام باید اجرا می‌شد، این حکم آسان بود؟ ولی انجام شد، تا یک جاهایی، انجام شد. دیگر خدا بقیه اش را بخشید، حالا فرض کنید خدا نمی‌بخشد، اجازه داشت نبخشد؟ بله عالم ملک اوست، اصلاً نود درصد این ملت چون مرتد شدند، باید کشته شوند، مثلاً چه کسی می‌خواهد بگوید چون این سنگین است، پس حکم خدا نیست، با این منطق نمی‌توانی به آن نگاه کنی، چیزی که در وسع باشد، شدنی باشد، این می‌تواند در دایره تکلیف هم قرار بگیرد، می‌فرماید این «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یک خط قرمزی است که دارم می‌گویم من بنده ای را تکلیف به امر ناممکنی نمی‌کنم، هیچ بنده ای را. اما اینکه تکلیف به امر ناممکنی نمی‌کند یعنی سخت تکلیف نمی‌کنم؟ چرا ممکن است سخت تکلیف کنم، اما سخت و به حکمت.

اگر خدا آمده روزه را از مثلاً مسن‌های ما برداشته که مثلاً شما چون طاقت ندارید، مثلاً از بیماران ما برداشته است، این مقدار نه به خاطر «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا...» است، این به خاطر «لَا تُحْمَلُنَا مَا...» است، این لطف است، بروید التماسش بکنید، بگویید، خواهش اول مان این است، «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، این اولین خواهش، اگر ما فراموش کردیم، یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن، می‌دانید این خواهش پیامش این است که یعنی اگر خدا بخواهد برای عصیان و خطا مؤاخذه کند، حق دارد، مومن اینجوری باید از خدا بخواهد، یعنی ممکن است یادم برود، خطا کنم، خدایا اگر خطا کردم، این یک لطفی است ذیل «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» من اگر بخواهم تو را به خاطر نسیان و خطا مؤاخذه کنم، این تکلیف خارج از وسع نیست، ولی بخواه یک تخفیفی بدهم، علاوه بر اینکه تکلیف خارج از وسع تو را نمی‌کنم، نسیان و خطایت را هم بر تو ببخشایم.

«رَبَّنَا» پروردگارا! «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا!» «إِصْر» بر ما حمل نکن! بار سنگینی را بر دوش ما نگذار! آنطوری که بر گذشتگان ما حمل کردی، می‌خواهد بفرماید بار سنگین گذاشتن سابقه دارد.

بنی اسرائیل تخلفی کردند، خدا فرمود دیگر دنبه نباید همراه گوشتتان بخورید. خب اینهایی که می‌خواستند مومن بمانند باید حتماً همه دنبه را از گوشت جدا می‌کردند این چیز سختی بود.

سومین درخواست اینها: «رَبَّنَا وَلَا تُحْمَلْنَا مَا لَنَا طَاقَةٌ لَنَا بِهِ!» ذیل «إِصْرًا» است. «إِصْر» یعنی تکلیف یا بار سنگین، حالا بار سنگین اعم است از اینکه «لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» باشد یا طاقت بر آن وجود داشته باشد، یعنی بار سنگین داریم تا بار سنگین؛ حالا خدایا اگر دعای ما را نخواستی مستجاب کنی در «إِصْر»، دیگر اقلأ «إِصْر» که طاقت بر آن نداشته باشیم بر ما تحمیل نکن! این طاقت در اینجا عرفی است نه عقلی، این طاقت عرفی است، این همان «عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» است؛ بر کسانی که طاقتش را ندارند. الان ببینید روزه، می‌گوید همین که احتمال ضرر دادی عقلایی دیگر بر تو واجب نیست، می‌توانست اینطوری باشد: تا یقین به ضرر نکردی، یا تا ضرر تحقق پیدا نکرده باید بگیری!

باز هم هرچه باشد ما احتمال خطا و گناهمان بالاست، «وَاعْفُ عَنَّا» ما را مورد عفو قرار بده؛ «وَاعْفِرْ لَنَا» ما را مورد مغفرت قرار بده؛ «وَارْحَمْنَا» به ما رحم کن! ببینید فضا فضای التماس و خواهش است که ندیده بگیر! بار را سبک کن! به رویمان نیاور! خطا کردیم بر ما ببخش! بارمان سنگین نشود، طاقتمان کم نیاید! مدام ذیل این قانون سنگین «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» داریم التماس می‌کنیم.

«أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)» تو مولای ما هستی پس ما را بر قوم کافر نصرت ببخش! یعنی همه ما با ایمان و اطاعتی که می‌خواهیم داشته باشیم و ذیل قانون «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ» و مجموعه التماسهایی که می‌خواهیم از خدا بکنیم تا تخفیف بر ما بدهد، دنبال پیروزی بر کافران و استیلای کلمه حق بر جهان هستیم یعنی خدا اجازه نمی‌دهد که درست در اوج آنجایی که تو را با خودش مرتبط کرده در حوزه ایمان و عمل شما غافل باشید از نقش اجتماعی این ایمان و عمل، این ایمان و عمل باید ختم شود بر غلبه حق بر باطل، بر نصرت مومنین بر کافرین، باید برسد به استیلای کلمه حق بر زمین، در این راستاست که عفو و رحمت و مولویت و نصرت خدا معنا پیدا می‌کند.

اگر این هدف و این راهبرد را، این مقصد را در دین با توجه به آیات قرآن به رسمیت بشناسیم، آنوقت درک می‌کنیم که مقوله هدایت و رهبری جامعه چقدر امر مهمی است، پیامبر گرامی اسلام دین را آوردند، پایه گذاری کردند، جامعه اسلامی را شکل دادند، هدف هم مشخص است استیلای کلمه حق در زمین؛ پایه اولیه آماده شده برای توسعه جهانی؛ این چه می‌خواهد؟ این رهبر الهی می‌خواهد، هدف را بشناسد، راه را بشناسد، مردم را به سوی آن هدف هدایت کند، در دوراهی‌ها و در بزنگاه‌ها به مردم راه و چاه را نشان بدهد، از کانال خودش خارج شد. الان از رحلت پیامبر گرامی اسلام ۱۴۰۰ سال دارد می‌گذرد، آیا «فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)» محقق شد؟ پس مشخص است امت اشتباه رفت. قوم کافرین بر مسلمین مسلط هستند نه مسلمین بر قوم کافرین! این بر می‌گردد به کجا؟ ببینید: «أَنْتَ مَوْلَانَا...»، «أَنْتَ مَوْلَانَا» یعنی چه؟ تو مولای ما هستی، مولا از ولایت است. یعنی این نصرت بر قوم کافرین وقتی محقق می‌شود که ولایت خدا جریان داشته باشد، ولایت الله در جامعه باشد، «وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵) ولایت خدا یک جریان تعریف شده است، اگر بنا بر این باشد که جامعه از ولایت خدا خارج شود، ممکن است اعمال عبادی انجام شود، عبادات انجام شود، اتفاقی برای دین می‌افتد که دیگر به هدف نهایی خودش که غلبه بر باطل است، نمی‌رسد. یعنی دین بی‌خاصیت می‌شود، ولایت این ماشین را به سمت مقصد حرکت می‌دهد. ماشین خیلی ماشین خوبی است، چرخ‌ها درست است، موتور درست است، بدنه درست است، همه چیز درست است اما فرمان دست آدم ناوارد است، می‌تواند ماشین را به دره ببرد، یا راننده ندارد، یا راننده‌اش بی‌عرضه است.

در غدیر پیامبر گرامی اسلام فرمود خدا دارد جان من را از من می‌گیرد، بعد از من علی است که سزاوار ولایت و سکانداری است، اوست که می‌تواند معنای «أَنْتَ مَوْلَانَا» را در جامعه به جریان درآورد، اوست که می‌تواند ماشین دین را هدایت کند به سمت مقصد «فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، حالا همه شما بروید جمع شوید و صبح تا شب نماز هم بخوانید! روزه هم بگیرید. غدیر خم امروز را باید شناخت، غدیر خم تاریخ که برای ما معلوم است جریانش چیست، و هنوز دود آن تخلف بزرگ تاریخی در چشم مسلمین فرو می‌رود، جهان اسلام را زمین گیر کرده، اما غدیر خم امروز را هم نشناسیم هزار سال دیگر باید حسرت بخوریم! جریان ولایت الله جریان مقاومت در برابر کفار است، جریان نصرت علیه کفار است «أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».